

جاهلیّت مرسوم!

اعلام تجربه «جاهلیّت دوم» و به عبارتی «جاهلیّت مدرن» در سال‌های قبل از ظهور از سوی پیامبر گرامی (ص) و ائمه معصومان (ع)، اعلام بطلان پندار «اصل ترقی» یا تکامل و تطوّر است، که توسط مبّلمان و مبشّران تاریخ و تفکر غربی مطرح و پذیرفته شد. با روشنایی گرفتن فانوسِ علمِ خودبنیاد در عصر جدید، کسانی چون فرانسیس بیکن پنداشتند، این فانوس چنان روشنایی می‌افشاند که نه تنها جهالت و تحجّر قرن‌های گذشته و همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های تجربه شده قبلی را به اثبات می‌نشیند؛ بلکه با تسهیل و تسطیح مسیر، آینده‌ای نورانی و مملوّ از علم و بصیرت و بینایی را فراروی بشر قرار خواهد داد.

بیان مشخصات و معرفی مصادیق جاهلیّت اوّل - قبل از بعثت رسول اکرم (ص) - در خود و با خود معنی و تفسیر «علم الهی» و حیات طیّبه عالمانه و خالی و عاری از جهالت را داشت.

این نحوه نگرش به هستی، نحوه بودن، نحوه تعامل و سیر در عرصه زمین است که بیان می‌دارد، آدمی پای در عرصه علم و دانایی گذاشته یا در جهالت دست و پای می‌زند.

بعثت رسول اکرم (ص) و ابلاغ رسالت و انزال کتاب آسمانی، دروازه خروج از جاهلیّت اوّل و بسط و گسترش علم و دانایی حقیقی بود؛ همان که کیفیت همه چیز را دیگرگون ساخت. گویی که تولّد انسانی جدید و جماعتی جدید را در عرصه هستی سبب و باعث شد تا بشر پای در آستانه انسانیت الهی بگذارد و توده بی‌خبر و آلوده به جهالت، امکان ورود به عرصه «امت اسلامی» را بیابد. از اینجا «مسلمان و امت اسلامی» متولّد شد. هم آنان که در پرتو قرآن، سیره و سنت حامل قرآن، نماد علم و حیات عالمانه در عرصه زمین شدند. صورت تاریخی و حیثیت مادی حیات، همه اعتبار، اصالت و جایگاه خود را نه از رنگ و لعاب و تنوع و تکثر؛ بلکه از امری اخذ می‌کرد که به حقیقت، صاحب اصالت و جاه بود. معنی دهنده و اعتبار بخشنده به همه صورت‌های مادی و معاملات و مناسبات مردم، قبل از هر امر، جان معنوی و فرهنگی آن صورت‌ها بود. هویتی که با بعثت نبی اکرم (ص) از «کتاب الله» و «آل الله» حاصل آمده بود.

غیبت و فقدان «کتاب الله» و «آل الله» در صورت تمدنی و حیات فرهنگی، بشر و جامعه بشری قبل از بعثت را متّصف به صفت جاهلیّت کرده بود؛ چنان که حضور آن دو، آن صفت مذموم را از آن جدا کرد و باعث ظهور «مدینه فاضله یا عالمه» شد.

اگرچه در عصر نبی گرامی (ص) و حضور کتاب الله و آل الله، تمدن‌های ایرانی و رومی نیز با همه صورت‌های مدرن و زیبا حاضر بودند؛ لیکن غفلت از جان حقیقی و عامل حیات‌بخش آسمانی، آن دو تمدن را هم از داشتن عنوان حیات طیّبه و مدینه عالمه و فاضله محروم ساخته بود. از همین روست که نشانه خروج از جاهلیّت اوّل و جامعه

جاهل، در میان آیات و روایات، تأسی و تأمل در ساحت «کتاب الله» و تمسک و توسل به ساحت «آل الله» اعلام شده است.

اعلام فرا رسیدن فصل تجربه «جاهلیت دوم» و به عبارتی «جاهلیت مدرن»، در واقع اعلام خارج شدن جان و روح تعالی بخش «کتاب الله» از فرهنگ و تمدن بشری و غیبت سیره و سنت «آل الله» از مناسبات و معاملات فردی و جمعی بشر است. در این رویکرد، به رغم پندار حامیان و مبلغان «اصل ترقی یا همان پروگرس»، آنچه ملاک تشخیص و باعث اعتباربخشی و شرط اعلام حیات عالمانه است، «زیست مدرن» و تمدن تکنولوژیک است؛ همان که بشر غربی را مبتلای توهم ساخت و باعث شد تا گمان کند با تجربه «مدرنیته» از جهالت رسته و به محضر خورشید علم و آگاهی راه یافته است.

این سخن، پرده از پنداری دیگر نیز برمی دارد: سیر حیات در عرصه زمین، در اثر گذر زمان کمی، الزاماً به منزله سیر اکمالی و تجربه کمال نیست. اگر جز این بود، از آن با عنوان «جاهلیت دوم» یاد نمی شد.

چنان که گفته شد، در عصر بعثت، حوزه تمدنی ایرانی و رومی، مراتب بلندی از برخورداری، رفاه و تجربه ابزار و ادوات مدرن به نسبت آن عصر را حاصل آورده بود.

برای آن بزرگان معظم و مطهر - خاندان گرامی رسول الله(ص) - پیش‌بینی تجربه زندگی در ساحت تمدن مدرن غربی مشکل نبوده، چنان که در بسیاری از روایات از تغییر فیزیکی و صوری تمدن و صورت مادی حیات بشر در سال‌های قبل از ظهور سخن به میان آمده است؛ نه تنها این سیر و سفر روی به کمال نداشته، بلکه هیچ الزامی نیست که حیات بشر و سیر او در میان صورت مادی و تمدنی، روی به رشد کمی و فیزیکی داشته باشد. آنکه معنی دهنده و حیات‌بخش به همه صورتهاست و بدان اعتبار و ارتقا می‌بخشد، بیش و پیش از آنکه تحول ادوات و ابزار باشد، تحول جان است.

قرن‌ها و سال‌های متمادی، اعجاب در برابر ساحت مادی مدرن، بسیاری از عالمان و دانشمندان غیرمسلمان را واداشت تا نه تنها تجربه مدرنیته قرون ۱۸ م. به بعد را، «عین تجربه کمال و علم» فرض کنند؛ بلکه سر در پی کشف قانونمندی ویژه و حاکم بر تاریخ بگذارند.

این سخن بدان معنی نیست که تجربه کمال و علم و بالأخره حیات طیبه و مدینه عالمه و فاضله، قرین با ابتدایی‌ترین صورت حیات در عرصه زمین است؛ بلکه سخن بر سر «اصالت بخشیدن» بیهوده به صورت مدرن زندگی و برخورداری از ادوات و ابزار تسهیل کننده زیست در عرصه زمین می‌باشد. چنان که این تجربه، یعنی مدرنیته، در خود و با خود سیر قهقرایی و رویکرد جاهلانه را داشته باشد، سیر در ظلمت است؛ اگرچه تمام شب‌ها

با مدرن‌ترین لامپ‌ها چون روز روشن شود. همچنان که امروزه، ساحت جان و دل و فرهنگ و اخلاق انسان دوران که مدرن، غرق در ظلمت و تاریکی جهالت است.

به همه مظاهر و مصادیق بیان شده درباره جاهلیت اول بنگرید و در همه آنچه که «کتاب الله» و «آل الله» آنها را نهی فرموده‌اند تا دریابید که ساحت جان بشر، امروز از نور علم روشن یا غرق در تاریکی و جهل است؟

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «من بین دو جاهلیت که دومین آن سخت‌تر از اولی است، برانگیخته شده‌ام.»^۱

این روایت از سویی، پیش‌بینی وقوع جاهلیت دوم را دارد و از دیگر سو، منفورتر و بدتر بودن آن نسبت به جاهلیت اول را نیز اعلام می‌کند. در روایت دیگری از تابعان، از این جاهلیت که حاصل دنبال کردن جاهلیت اول است، با صفت منفورترین یاد می‌کنند و می‌فرمایند: «منفورترین مردم نزد خداوند، سه تن هستند: زندیق در حرم، دنبال کننده سنت جاهلی در اسلام و خواهان ریختن خون انسان بی‌گناه.»^۲ شاید گمان شود جاهلیت ثانوی اعلام شده، مربوط به سال‌ها یا قرون اولیه پس از بعثت است.

روایات دیگری به صراحت از درگیری سخت حضرت مهدی موعود (ع) در وقت ظهور یاد می‌کند. امام صادق (ع) فرمودند: «همانا قائم، با جاهلان بسیار سرسخت‌تری نسبت به جاهلانی که رسول خدا (ص) در دوران جاهلیت با آنها برخورد داشت، روبه‌رو می‌شود و متحمل رنج و سختی بیشتری خواهد شد.» راوی می‌پرسد: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت می‌فرماید: «رسول خدا (ص) در حالی به پیامبری برانگیخته شد که مردم سنگ و صخره و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند، اما قائم ما هنگامی قیام می‌کند که همه مردم برای مقابله با او به تأویل کتاب خدا و احتجاج به آن متوسل می‌شوند.»^۳

جالب‌تر آنکه، حضرت امیر (ع)، ضمن اشاره به وقوع جاهلیت به «فقدان دانش» در آن عصر، اشاره می‌کند که باعث عدم درک هدایت از ضلالت است.

و اما مصادیق یاد شده جاهلیت دوم در روایات: بخش اول، ناظر بر جاهلیت در حوزه فکری و اعتقادی است. همان که موجب بروز مصادیق فرهنگی و تمدنی جاهلیت نیز می‌شود.

در نزد اهل ذکر و صاحبان خرد از انبیا، اوصیا و حکما، آرایش و زیور حیات دنیوی و پیشرفت و پسرفت صورت‌های تمدنی و مادی، ملاک و معیار تشخیص عالمانه بودن حیات جوامع انسانی یا جاهلانه بودن آن نیست.

درباره بخش اول، عدم معرفت درباره امام در هر عصر به منزله مرگ در جاهلیت اعلام شده است، امری که انسان درباره آن، مورد سؤال و مؤاخذه واقع خواهد شد. در این باره از قول امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که: «رسول

الله (ص) فرمودند: «هر کس بمیرد؛ در حالی که امام زمان (ع) خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته و به خاطر اعمالی که در جاهلیت و اسلام انجام داده، مورد مؤاخذه قرار می گیرد.» ۴

مقام امام، مقام «فارق» حق از باطل و علم از جهل است و جهل درباره صاحب این مقام، به منزله جهل درباره معیار تشخیص حق از باطل و علم از جهل و لاجرم ابتلا به شبهه و غلتیدن در باطل است. این واقعه ابتدا در حوزه نظری اتفاق می افتد و منجر به ظهور سیره، سنت، اخلاق و فرهنگی می شود که آکنده از باطل و جهل است و لاجرم موجد تمدن آکنده از باطل و جهالت نیز می شود.

عموم جنگ ها و خون ریزی ها، پایمال شدن حقوق و اموال و هزاران مفسده دیگر، حاصل بروز شبهه و عدم تشخیص حق از باطل و فقدان فارق میان آنهاست. مقام امام، مقام «حجت» است. خطاب حجج الهی درباره امامان (ع)، ناظر بر مقام حجت، دلیل و نشانه بودنشان است. در دریای تاریک و راه های باریک، این ستاره ها و فانوس های دریایی اند که گم کرده راه را به سوی مقصد فرا می خوانند و مانع از نابود شدن آنها در میان صحرا و دریا و سرانجام هلاکتشان می شوند.

تلاطم امواج دریای مناسبات سیاسی و اجتماعی، در لحظه ای، هزاران نفر را به مفاک و ژرفای هلاکت و نیستی می کشد.

بی سبب نیست که حضرت فاطمه زهرا (س) می فرمایند: «فرمانبرداری از ما، سبب نظام امت و امامت ما خاندان امان بخشی از تفرقه هاست، خروج از دایره حجج الهی، ناگزیر گردن گذاردن بر اوامر و نواهی حجج غیر الهی را در پی خواهد داشت.» ۵

به هر روی آدمی، در گذار از فراز و نشیب حیات، کسانی را به عنوان حجت خود قرار می دهد و لاجرم، هر حجت و فارقی، در ادب و فرهنگ و تمدن و معاملات مادی، صورت خود را نمودار می سازد. صورت بیرونی حیات هر عصر، تجسم عینی حجتی است که مردم در هر عصر و زمان، آن را امام و حجت خویش می شناسند. مردم در آینه حجت ها، خود را می نگرند و تمثال آنها را در عالم بیرونی، آشکار و مجسم می سازند. امکان ندارد که نسبت و عهد و تعلق خاطر مردمی به حجتی باشد و در ظاهر فرمان حجتی دیگر را گردن می نهند. این جدا افتادگی، نظر و عمل انسان را می کشد. آنکه فائق می آید و بر مملکت وجود آدمی حکم می راند و فرامین خود را آشکار می سازد، حجتی است که امرش مطاع و آدمی درباره اش تعلق خاطر یافته است.

فرهنگ و تمدن جاهلیت مدرن، انعکاس عینی حجت غیر معصوم است که امکان سلطه و امارت یافته است و البته، تفاوت بنیادین این عصر و سایر اعصار که بشر تبعیت از حجج غیر معصوم را گردن می نهاده، این است که در ادوار گذشته، بت پرستان و پیروان کاهنان و دروغ زنان، به پرستش شخصی طاغوتی، الهه ای، کاهنی و حتی بتی غیر از خودشان مشغول می آمدند و نوعی خروج از خود و ترک خود را در اسفل مراتب داشتند؛ لیکن در عصر مدرن، بشر

خود را می‌پرستد. طاغوت، خود اوست. بی‌واسطه در خودبنیادی مستقر شده و این بدترین نوع جاهلیت است که در تاریخ غربی اتفاق افتاده است.

این جاهلیت، موجد جهانی است، آکنده از ظلم و جور. همان که درباره عصر آخرین و آخرالزمان بیان شده است. تنها در این مرتبه از «ظهور طاغوت» و بت‌پرستی است که جهان آکنده و مملو از ظلم می‌شود. وقتی انسان خود را به منزله «حق» و معیار و حجت فرض کرد، همه آنچه از او صادر می‌شود، ظالمانه است. اینجا بشر در بطن ظلم متولد شده و خود منشأ و مصدر ظلم و باطل است. «اله» و «رب»، خود انسان شده، حجت، شارع و منشأ صدور شریعت، خود انسان شده، صدور حکم، حق انسان و از آن اوست، میزان، خود اوست و مجری احکام نیز از او و به سوی اوست. مبدأ و منتها اوست و مسیر و مقصد نیز.

شاید بتوان گفت، امام عصر(ع)، بزرگترین بت‌شکن تاریخ حیات بشر بر زمین است. ایشان، بت انسان را در بتخانه وجودی‌اش

سخن امیرمؤمنان، علی(ع) خطاب به مردم آخرالزمان شگفت است، فرمودند:

«ای مردم! به علم یقین بدانید، آن کس که با جاهلیت مرسوم در میان شما به استقبال قائم ما برود، با آن کس که با جاهلیت اول به استقبال رسول خدا(ص) رفت، تفاوتی ندارد و دلیل آن، این است که در آن روز همه بر رسم و روش جاهلیت زندگی خواهند کرد، مگر آن کسی که مورد رحمت خداوند قرار گیرد.»^۶

زندگی بر رسم و روش جاهلیت، گردن نهادن و تبعیت و عمل به «فرهنگ و تمدن» جاهلی را در خود دارد.

تا فرهنگ و تمدنی همه‌گیر و جهان‌گیر نشده باشد و تا مردم در اخلاق، سیره و سنت و عمل بر فرهنگ و تمدنی ظالمانه و جاهلانه گردن نهاده باشند، ظلم فراگیر و جهان آکنده از ظلم نمی‌شود، حال چگونه می‌توان، در وضعی چنین، یعنی غرقه فرهنگ و تمدن ظالمانه و جاهلانه، به استقبال امام رفت؟

استقبال از امام، مستلزم انکار و تبری از وضع و راه و رسم ظالمانه است و این تبری خود در گرو معرفت درباره حق زمانه و تجلی و ظهور کفر و شرک و نفاق در زمانه است.

راه با «انکار و نفی» آغاز می‌شود. قومی که به انکار و نفی نرسیده و «لا اله» نگفته، چگونه پای در اثبات حق می‌گذارد. معرفت درباره بنیادهای فرهنگی و اعتقادی تمدن جاری و راه و رسم مرسوم و عادت شده، به انکار و تبری می‌انجامد و تبری، در خود و با خود، گردن نهادن بر آستان حضرت دوست و هم‌افقی با او را سبب می‌شود.

وقتی ظلم در عرصه‌های فکری، اخلاقی و عملی رسوخ کرده و بشر، عین ظلم شده و غرقه بیداد گشته، انکار و تبری الزاماً باید همه پهنه‌های «اعتقادی، اخلاقی و عملی» ظالمانه را شامل شود. این نفی و انکار، زمینه‌ساز استقبال است. شاید یکی از دلایل تأخیر در امر ظهور، همین «بد استقبالی» باشد.

هماره، در حالی که راه و رسم جاهلی را پاس می‌داریم و برای بقا و دوامش از همه مرزها و حدود تعیین شده در حوزه اعتقادی و اخلاقی و حرام‌ها و حلال‌های «کتاب الله و آل الله» می‌گذریم، از امام زمان (ع) هم سخن می‌گوییم. این همان استقبال جاهلانه از حجتّ حیّ خداوند است. همان که به ظهوری و حضوری نمی‌انجامد. امید می‌رود خداوند رحمت آورد و ما را از این جاهلیّت برهاند. ان شاء الله.

اسماعیل شفیعی سروسستانی

ماهنامه موعود شماره ۱۱۷

پی‌نوشت‌ها:

۱. العقل و الجهل فی الكتاب و السنّة [، محمد الرّشید، ص ۲۷۳.
۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۰۹؛ عوالی الالی، ج ۱، ص ۱۷۶.
۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲؛ غیبت نعمانی، ص ۲۶۹.
۴. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۷۶.
۵. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳.
۶. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱.